

نامه‌ها



و



اظهار نظرها

را به حال خود بگذارم بعید نیست اخلاص و افسادی در کارها بنمایند .
و اگر این جماعت کثیر را بکشم نام ننگی از خود باقی می‌گذارم رأی استاد در این باره چیست ؟

ارسطاطاليس جوابداد . البته کشتن و از بین بردن اشراف و امراء مستلزم اينست که اراذل و سفله را به جای آنان بگذارى

مدیر محترم مجله خاطر ات

راجع به ملوك الطوائف که نویسنده محترم مرقوم فرموده بودند در حاشیه کتاب خطی سه مثل مرحوم ملاحسن ادیب اهری نیز به این مضمون اشاره شده که :

اسکندر کبیر بعد از قتل دارا و تسلط بر ایران با ارسطاطاليس حکیم یونانی نوشت هرگاه رؤسا و امراء و شاهزادگان ایرانی

که باصطلاح امروز ظرفیت و لیاقت مقامات بزرگ را نداشته اسباب زحمت مردم می- شوند بهتر است ایران را به قطعات قسمت کرده هر کدام را بیکی از شاهزادگان و یا بزرگان خود سپرده يك نفر هم مفتش یا آنها بگماری که با عنوان شاهی هر کدام به ملك خود رسیده کلا تحت نظر شما و برغم و رقابت همدیگر قسمت خود را آباد نمایند. اسکندر چنین کرد و رسم ملوک الطوائف مرسوم گشت .

راجع به قشقایی- در تاریخ ظل السلطان دیدم وقتی که سلطان محمد خوارزمشاه خروج و بداخله ایران پیشروی کرد سعد زنگی اتابك فارس اتفاقاً در آنموقع با هزار سوار رکابی برای زیارت خلیفه به بغداد می رفت در راه به قشون خوارزمشاه برخورد طرفین به جنگ بر خاسته معلوم است که فتح با سلطان محمد خواهد بود .

اتابك را حضور سلطان آوردند از جسارت و شجاعت او که باعده هزار نفری با قشون چندین برابر خود مقابله نموده خوشش آمده پرسید :

برای چه با این عده قلیل خود را به آب و آتش زده و باعث اینهمه کشتار شدی؟ گفت : برای اینکه جمال مبارك سلطان را زیارت کنم - سلطان را از این جواب خوش آمده منشور سلطنت فارس و غیره را به او داده و بیست هزار نفر از ابواب جمعی خود را از افواج کاشغریان به کمک او داد که قشقایی های فارس بقایای همین کاشغریان هستند که به مرور زمان قشقایی تلفظ شده است و مثنوی مولوی در حکایت کنیزك و پادشاه کاشغر را غاتغر می نویسد :

چون زرنجور آن حکیم این راز یافت
اصل آن درد و بلا را باز یافت
گفت کوی او کدام است و گذر
او سر پل گفت و کوی غاتغر
و بطوری که در شماره ۱۰ سال ۱۳۵۰

مجله وحید در مقاله وجه تسمیه ها نوشته ام قشقایا قاشقا در زبان ترکی به اسب پیشانی سفید که باصطلاح سواری و اسب شناسی رخ کشیده نیز گویند گفته می شود شاید در آن وقتها اسبهای اینها به این شکل و نشان بوده است. سرهنگ باز نشسته بایبوردی

۵ مهر ۱۳۵۲

جناب آقای وحید نیا مدیر محترم
مجله خاطرات وحید :

در شماره ۲۳ گرامی مجله خاطرات وحید پس از د رج شرح حال فامیل های حکومتگر ایران (خاندان فرمانفرما) شرحی مرقوم داشته بودید که چنانچه مردم درباره این فامیل اطلاعاتی دارند برشته تحریر در آورده و برای آن مجله بفرستند لذا لازم می داند تحت عنوان «چگونه بچه های فرمانفرما به بانک تهران راه یافتند؟» مطالبی به مرض برساند تا اگر صلاح و مقتضی دانسته شود امر بدرج آن فرمائید . با تقدیم احترام - مهدی لاله یادداشتهای آقای لاله بسیار مفصل است و محتوی فراز و نشیب های زندگی ایشان و خاطراتی از دوره های مختلف تجارت ، صرافی و بانکداریست این یادداشتهای از شماره آینده در مجله درج خواهد شد (و)

آقای مدیر محترم مجله

خاطرات وحید

ازاینکه سعی دارید مطالبی را برای روشن شدن تاریخ ایران منتشر کنید بعنوان يك ایرانی علاقمند تشکر می کنم و از اینکه بدون حب و بغض هر مطلب و توضیح صحیحی که در زمینه روشن شدن مطالب برایتان برسد درج می کنید هم باید امتنان داشت زیرا امروزه در بین اغلب افراد غرض و مرض جای بی نظری را گرفته است .

همین روش شما سبب شده است که مردم بزرگوار ایران و کسانی که هیچوقت دست بپلم نمی بردند و خطی بر صحیفه ای نمی نوشتند اکنون تشویق شده اند و به نوشتن خاطرات و یادداشتهای خود پرداخته اند که قسمت عمده ای از آن هم در صفحات مجله خاطرات بچشم میخورد .

باری من بنا بدلائل فوق چند توضیح در مورد مقاله مربوط بخاندان فرمانفرما میدهم و یقین دارم با چاپ آن بر روشن شدن مطلب کمک خواهید کرد .

- صفیه فیروز و مهین نمازی دختری عمو هستند و بنابر این مهین نمازی و سر لشکر فیروز باجناب و باصطلاح نویسنده همزلف نمی شوند .

- علینقی فرمانفرمائیان دختر اعتماد شهابی را دارنده دختر سود آور را .
- عبدالعلی فرمانفرمائیان داماد سود آور بود و خانمش بنام فاطمه موسوم است ، نه عزت ملک .

- عزت ملک که با شتاب عزت الملوك چاپ شده بود . مادر زن عبدالعلی فرمانفرمائیان بود ، نه خانمش و خانم اولی عبدالعلی فرمانفرمائیان هم ژولی و یونانی بوده است وی پس از طلاق از عبدالعلی بیونان می رود و کشته میشود .

- مادر عبدالعلی فرمانفرمائیان بتول خانم واز فامیل دولتشاهی کرمانشاهی است و هم اکنون در قید حیات است و داغدار مرگ فرزند خود میباشد .

- محسن رئیس و منوچهر قراگوزلو

هر دو دامادهای فرمانفرما (عبد الحسین میرزا) می باشند . خانم رئیس مهرماه خانم و خانم قراگوزلو هایدی خانم است (ضمناً خانم فاطمه فرمانفرمائیان نیز مطلقه است .
باتقدیم احترام . ۱ - ۱ -) امضاء محفوظ .

جناب آقای مدیر محترم مجله

خاطرات وحید

باتقدیم عرض سلام ، در سال ۱۳۳۵ هجری قمری در شهرستان آمل که البته به آبادانی و وسعت امروزه نبود آتش سوزی مهیبی رخ داد و قسمت اعظم شهر از بازار و دکانین و کاروانسرا و خانهها طعمه

حریق و مردم آن شهرستان از هستی ساقط شدند . شرح جزئیات آن در جراید آن عصر چاپ گردید که متأسفانه نسخ آن در دسترس نیست که ارسال دارم . سکنه تهران زودتر از سایر نقاط از این فاجعه مطلع و دچار تأثر شدید شدند و بطوری که ملاحظه می فرمائید اجتماعی در دربار تشکیل و کمیسیونی به عضویت مرحوم مستوفی الممالک و غیره انتخاب و در تمام ایران مشغول جمع آوری اعانه شدند . البته تا آن روز سابقه جمع آوری اعانه عمومی در ایران موجود نبود و برای اولین مرتبه چنین اقدامی که به منزله تاریخچه جمع آوری عمومی است صورت گرفت .

در این ایام که بر حسب تمایل و نیات شهبانوی معظم ملت ایران برای مصیبت زدگان پاکستان مشغول جمع آوری اعانه می باشند در مقام این برآدمم که مقاله ای بعنوان خاطره در این زمینه تهیه و برای آگاهی نسل حاضر از اوضاع مالی آن زمان و کمی پول و عدم قدرت پرداخت مردم برای درج در مجله خاطرات ارسال دارم متأسفانه برای خود بواسطه ضعف چشم مقدور نبود و بچه ها هم بعنوان اینکه از درس عقب می مانیم طفره می روند اوقات دیگران را نیز نمی شود مصروف نوشتجات خود نمایم متحیر بودم چکنم به فکرم رسید که کتابچه ای که حاوی تمام جزئیات جمع آوری اعانه از ناحیه کمیسیون مزبور تهیه شده و نسخه ای که به دست اینجانب

رسیده و فکر می کنم در ایران منحصر بفرد باشد فتوکپی نموده ارسال دارم .

متأسفانه باعدم وسائل کافی فتوکپی و گرانی قیمت باکمال میل ورغبت کتابچه مزبور را که مشتمل برچهل صفحه باشد فتوکپی و اینک تقدیم می دارم این مجموعه حاوی مطالب مهمی است که خودتان از هر جهت درک می فرمائید . در تمام ایران در حدود ۵۰ هزار تومان اعانه جمع آوری گردیده که بامقایسه رقم اعانه فعلی فاصله زیادی به چشم می خورد منجمله در شهر سبزوار که از شهرهای بزرگ خراسان است در حدود ۸۰۰ تومان جمع آوری شده و در اعانه پاکستان زائد بر چهل هزار تومان جمع آوری شده است .

یک نکته مهمی که در این کتابچه به چشم می خورد و حکایت از نفوذ بیگانه در آن شهر می کند جمع آوری اعانه اردبیل است که تماماً با مناط روسی پرداخت گردیده و معلوم می شود نامی از پول ایران در آن حدود نبوده است . نکات دیگری هم دارد که توجه می فرمائید ...

۲۴۷۲۵۳ سبزواری سید احمد فرهنگ

با اظهار تشکر از پیر روشن ضمیر آقای سید احمد فرهنگ ، در شماره های آتی مجله به تدریج صورت اعانات واسامی اعانه دهندگان را درج خواهیم کرد . این مجموعه بسیار جالب و محتوی نکات است آموزنده و بطور قطع مطلوب طبع خوانندگان علاقمند خواهد بود . (۹)

جناب آقای دکتر وحیدنیا

از مطالعه چندشماره اخیر مجله خاطرات که بین مجلات پایتخت موقعیت خاصی دارد و مورد علاقه بسیاری از خوانندگان است ملاحظه شد که :

۱- آقای نصرت الله فتحی در شماره ۱۹ ضمن اظهار تشکر از آقای حسینعلی برهان پرسیده اند که آیا مرحوم اتابک طبع شعر داشته و شعر می گفته است ؟ و آیا اشعاری که بین او و یک زندانیش (گویا علی اصغر مهر ساز) مبادله شده که بیت اول زندانی این است:

گمان ابرو گمان کردی که من سام نریمانم

کشیدی زیر زنجیرت مکان دادی به زندانم

و بیت اول پاسخ منتسب به اتابک : «جبین پرچین گمان کردی که من سالار ترکانم» مربوط به آن مرحوم است یا مربوط به امیر نظام گروسی و عزیز خان یا امیر کبیر و یک یاغی دیگر؟

و خواهش کردند که آقای برهان چگونگی را روشن فرمایند و اگر همه اشعار طرفین را داشته باشند مرقوم دارند .

۲- آقای بایبوردی (سرهنگ بازنشسته) در شماره بیست در پاسخ آقای فتحی مرقوم داشتند که قصیده مزبور مربوط به قاضی فتاح از معاریف مهاباد است که چون بحاکم محل توهین و تمرد نمود او را به طهران آورده زندانی می نمایند و چون اهل ادب و ذوق بود شکوائیه ای منظوم دایر به قید و بند خود تنظیم و برای امین السلطان فرستاده و اضافه نموده اند که اشعار مزبور را نویسنده در حاشیه کلیات سعدی بخط مرحوم والدش دیده و عیناً در تالیف خویش بنام «پناهندگان ایران» چاپ نموده است ضمناً شش بیت در قصیده شکوائیه و شش بیت در قصیده جوابیه را با کمی اغتشاش کلمات ضمن توضیحات خویش درج فرموده اند .

۳- آقای محمدعلی ایروانی در شماره ۲۴ خاطرات نوشتند که قصیده مزبور را در دفتر یادداشت یکی از دوستان بنام شعاع السلطنه و ضرغام الدوله دیده اند . بدین تفصیل که وقتی شعاع السلطنه فرزند مظفر الدین شاه حاکم شیراز شد عبدالله خان ضرغام الدوله قشقایی با یکصد سوار مسلح با استقبالش رفت و تا شیراز در رکابش بود اما همین که شعاع-

السلطنه بشیر از رسید دستور داد نامبرده را گرفته زندانی کنند و او از زندان قصیده مذکور را برای حاکم فرستاد و جواب دریافت داشت .

و در دنبال مطالب خویش همان شش بیت تذکاریه آقای بایبوردی را با همای شش بیت جوابیه با چند غلط مطبعی تکرار نموده‌اند البته با پس و پیش قرار گرفتن بعضی ابیات. حقیقت این است که قصیده ما نحن فیه منسوب بهیچ يك از افراد نام‌برده شده نیست و اگر توضیح مختصر و اجمالی آقای حسن صفاری در شماره ۲۴ مجله نبود که انتساب قصیده را به علی اشرف لاهیجانی متخلص به عندلیب اعلام نماید قضیه بیخ پیدا می‌کرد و اختلاف نظرها گسترش می‌یافت.

نگارنده در تأیید و تکمیل بیان آقای حسن صفاری (۱) لازم دید معروض دارد که هدف مجله خاطرات مسلماً این نیست و نباید باشد که روایات مشکوک و مطالب تحقیق نشده تردیدآمیز را در صفحاتش منعکس کند و بطوریکه از ابتکار و فلسفه وجودی این مجله استنباط می‌شود و در نخستین شماره مجله نیز توضیح گردید پیدایش مجله به منظور دعوت نویسندگان و پیش‌گسوتان و دنیا دیدگان و سیاستمداران است به ذکر جزئیات وقایع تاریخی کشور و نقل خاطرات دوران زندگی و فعالیتشان که هم با حوادث تاریخی مملکت ارتباط داشته و هم آموزنده باشند و خوانندگان را به رموز و سایه روشن‌های وقایع و کم و کیف پدیده‌ها و حقایق واقعات که در کتاب‌ها نیامده و در سینه‌ها محفوظ‌اند بی‌گهانند در حقیقت کلاسی باشد برای افزایش معلومات جوانان و نسل آینده کشور حتی پژوهشگران و اهل تتبع و تحقیق اما دریغ که از مطالعه بعضی خاطرات خودستائی‌ها، تعریف‌های نابجا، مطالب نادرست و حتی تصفیه حساب‌های سیاسی بچشم می‌خورد. و این امر بنظر نگارنده انحرافی است از منظور و نیت پدید آورنده مجله که بجای توسعه ذهن و دانش خوانندگان از تاریخ معاصر کشور گذارشان را به بیابان برهوت گمراهی می‌کشاند.

اما بعد - بطوریکه آقای صفاری متذکر شده قصیده موصوف که درباره‌اش اینهمه سخن رفت متعلق به علی اشرف نام شاعر لاهیجانی متخلص به عندلیب است که در حکومت عبدالله‌خان والی حاکم گیلان به تهمت بایی‌گری که آن روزها مورد نفرت شیعیان بود سیاست شیخ محمود شریتمدار لاهیجان دستگیر و زندانی شد و شکوائیه مزبور را از زندان برای حاکم فرستاد.

زندانی شدن عندلیب مقارن با زمانی است که بر اثر سوء قصد به ناصرالدین‌شاه و انتساب عمل مزبور به فرقه بایبان افراد شناخته شده این فرقه در همه نقاط ایران مورد

۱ - آقای حسن صفاری نیز این اشعار را ارسال داشته بودند و اکنون بنقل آن مبادرت می‌شود. (و)

تعقیب و ضرب و شتم قرار می‌گرفتند. عندلیب نیز که از مطالعه آثار شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی بعقیده بایمان‌گرویده بود مشمول این جریان واقع گردید.

حاکم وقت که از سال ۱۲۹۵ تا ۱۳۰۱ هجری قمری فرمانروای گیلان بود از شاعری بنام سید باقر یزدی استمداد کرد و او در جواب عندلیب قصیده جوایبه مورد درخواست والی را ساخت و چنین نیست که عندلیب بعد از سرودن اشعار مزبور فوراً مستخلص شده باشد بلکه مدت‌ها یعنی در حدود نوزده ماه در زندان بسربرد و پس از تغییر والی آزاد گردید.

عندلیب پس از خلاصی از زندان اشعاری در هجوش ریعمت‌دار لاهیجان سرود که مفصل است و ترجیح بندش این است:

تا شریعمت‌دار شد محمود مصطفی و اشریعتاً فرمود

قصیده شکوائیه عندلیب بالغ بر ۲۸ بیت است و جوایبه‌اش ۱۵ بیت اما جواب به

سؤال مقدر که چه دلیلی است بر صحت این اظهارات ؟

بعرض می‌رساند که گذشته از متن ابیات که بهترین شاهد صادق بر صحت مطالب عنوان شده است. مراجعه خواننده ارجمند به مستندات زیر حقیقت امر را آشکار خواهد ساخت:

کتاب «گیلان در جنبش مشروطیت» که تمامی اشعار مزبور در آن ثبت شده.

کتاب «گلزار سپهر» حاوی شعرای لاهیجان که در تبریز چاپ شده.

تذکره الشعراء بهائی حاوی اسامی شعراء فرقه مزبور.

و مهم‌تر از همه دیوان چاپی خود عندلیب (که دو نشریه اخیر را باید در کتابخانه‌های

خصوصی یافت.)

و به منظور انجام مسئول جناب آقای فتحی عین شکوائیه و پاسخ آن در زیر نگاشته می‌شود که اگر جا را در مجله شریفه خاطرات تنگ نکند درجش موجب بیرون آمدن آقای فتحی از انتظار است.

گمان کرد آن کمان ابرو که من سام نریمانم

فکنده زیر زنجیرم مکان داده به زندانم

نموده همچو خاک روی خود آخر سیه حالم

نموده چون پریشان موی خود خاطر پریشانم

نیم یوسف که در چاه ز نخدانت شوم ساکن

نیم یعقوب تا منزل شود در بیت الاحزانم

مگر من بیژنم کافکنده ای در چاه تاریکم

بود اشک بصر آب و بود خون جگر نانم

ز نوك خامه ام می ریخت دائم لؤلؤ و مرجان
 کنون یاقوت می ریزد همی از نوك مژگانم
 ز میدان بلاغت گوی سبقت برده ام لیکن
 کنون چون گوی سرگردان هم از آسیب چوگانم
 همی از بحر مواجم گهر ها می شدی ظاهر
 کنون از چشمه چشم گهر ریزد به دامانم
 بدم سر حلقه اهل کمال ای آسمان آخر
 به چشم خلق کردی کمتر از طفل دبستانم
 ز چرخ واژگون دارم شکایت های گونا گون
 مگر دستم رسد، روزی که داد از چرخ بستانم
 برای داد خواهی در حضور حضرت والی
 ز حال خویشتن خواهم که تا لختی سخن رانم
 مرا چون بلبل شیدا مکان بودی به گلشن ها
 کنون چون جفدها گردیده منزل کنج ویرانم
 مکان بوده است اندر پای سرو و سایه بیدم
 ز سرما ، حال در زندان بسان بید لرزانم
 حدیث اکرم الضیف از نظر ها محو شد گویا
 اگر هم کافر ام آخر به اهل رشت مهمانم
 بسان رود جیحون چشمه ها جاری است از چشم
 بسان بیخ مرجان رخنه ها افتاده بر جانم
 اگر چندی بدم سالک میان ناجی و هالك
 ندانستم نفهمیدم خطا کردم پشیمانم
 مرا باید می اندر ساغر و مشوقه در بالین
 کجا کی آشنائی بود با آمین و ایمانم
 خرابات است ما وایم بود دیر مفان جایم
 جز این دینی نمی جویم جز این کیشی نمی دانم
 کتابم صفحه روی است و سبحة حلقه گیسو
 بود این مذهب گسر کافرستم از مسلمانم
 به اقرار است گسر اسلام و ایمان است گسر مذهب
 من اکنون قائل حقم مسلمانم ، مسلمانم

الا ای حکمران ملک گیلان تا به کی داری
مکین در کنج زندان و قرین با آه و افغانم

گمان کردی که من شیرم نمودی قصد ننجیرم

فکندی زیر زنجیرم مکان دادی به زندانم

اگر رندم اگر قلاش اگر مؤمن اگر کافر

به هر حالت تو را از جان دعا گو و ثنا خوانم

بزدان بودم برعز و اجالت چه افزایش

بده کامم که تا کامت دهد داد از سبحانم

نمودی دستگیرم باز گیر از مکرمت دستم

فکندی گسر ز پایم باز بر پا دار ز احسانم

مرا زین شعر جان پرور نبوده هدیه ای خوشتر

سلیمانی تو ومن مور، این شعراست چون رانم

بزرگان شاعران راهیج وقت از خود نرنجانند

تو نیز از خویش، ای کان کرم از خود مر نجانم

به گلزار فصاحت عندلیب نغمه پردازم

خلاصم زین قفس فرمای و جاده در گلستانم

بود تا چرخ نیلی سایه افکن بر سر مردم

نگردد از سرت کم سایه الطاف یزدانم

و اما الجواب :

جبین پرچین گمان کردی که من سالار ترکانم

که بتوانی زره بردن بدین نیرنگ و دستانم

تو اهریمن ز هر سو در کمین خاتم دین ، من

به حفظ خاتم دین در کمینت چون سلیمانم

تو آن‌ها روت افسون خوان و چاه بابلت زندان

نه یزدان من ، ولیکن تاب برق قهر یزدانم

سک گیرنده را جیل است بت از پای بکشادن

نشاید بر من این معنی که پند آموز لقمانم

ز چاه بیژن و یعقوب و یوسف گفتگو کم کن

تو جادو گر منم موسی و زنجیر است ثعبانم

حدیث و اکرم الضیف همی خوانی نمی دانی

که من در ملک لائقوا باید یکم نگهبانم

صنم گوئی صنم جوئی صنم خوانی صنم دانسی
 به عزری دست بیعت داده می گوئی مسلمانم
 گدای دانش جهلی تو بر خود چندمی بالی
 به تردستی که من غواص بحر علم و عرفانم
 میفکن دانه تزویر و دام حیلہام در ره
 که من عنقای عقم برتر از و هم است ایوانم
 سخن از رب ارجعنا و «نعم الصالح» م گفتی
 جواب از اخسثوا بشنو بمان در قعر نیرانم
 مرا گفتی به افسون رام گردانی ندانستی
 که من پرورده ذات خدیو تاج کیهانم
 امیر کامران را عبد و شاهنشاه را چاکر
 که بهرامش بکف خنجر بودمن نیز دربانم
 به شاخ سدره من طاووس باغ عاقبت بینم
 نیم آدم که تا ز افسون برد از راه شیطانم
 روا باشد اگر گویم پی اظهار قدر خود
 که چرخ فر دولت را مه و خورشید تابانم
 نشاید بست با نیرنگ چشم عقل عاقل را
 مزور عمر و عاص و من غلام شاه مردانم
 با تقدیم احترام - ابراهیم فخرائی

دوست محترم و معظم

جلسات مجلس شورای ملی مندرج است .
 چنانچه جنابعالی از آرشیمو مجلس
 شورای ملی مذاکرات این جلسه را استخراج
 فرموده و در تکمیل مقاله خودتان در مجله
 خاطرات چاپ فرمائید برای دانستن نتیجه
 انتخابات دوره سوم تقنینیه مفید خواهد بود .
 با عرض اخلاص امان الله اردلان
 * با اظهار امتنان از التفات جناب آقای
 حاج عزالمالک اردلان در شماره های آتی
 سعی می کنیم صورت جلسه مورد نظر و
 صورت مجلس انتخابات ادوار مختلف را
 نیز در مجله درج نماییم . (و)

در شماره ۲۴ خاطرات وحید صفحه ۱۵
 راجع با انتخابات دوره سوم اصفهان که
 صورت مجلس انجمن نظارت انتخابات را
 درج فرموده اند و خواندن این قبیل اسناد
 تاریخی حقیقتاً ارزنده و خداوند قادر متعال
 بجنابعالی توفیق ادامه این نوع نشریات را عطا
 فرماید بیاد افتادم که من امان الله اردلان در
 نمایندگی دوره سوم تقنینیه مخبر شعبه و مدافع
 انتخابات اصفهان بوده ام و در جلسه رسیدگی
 اعتبارنامه نمایندگان اصفهان مخالفتی شد
 که ارادتمند جواب داده و قطعاً در صورت